

دولت، هویت و سیاست خارجی در ایران معاصر (۱۳۹۰-۱۳۰۴)

محمد مهدی مظاهری* - اعظم ملایی**

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۸ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۵)

چکیده

نویسندگان در این پژوهش تلاش دارند تا با کنکاش و واکاوی جعبه‌ی سیاه دولت در ایران معاصر؛ به بررسی؛ مسائل داخلی، ماهیت دولت، هویت نوعی و هویت نقشی آن و در نهایت آثار این مسائل بر رویکردهای سیاست خارجی بپردازند. در این راستا ابتدا بستر نظری مناسب با استفاده از مبانی مکتب سازنده‌گرایی و با تأکید بر عوامل و منابع فرهنگی، ارزشی و هنجاری طرح می‌شود سپس با تشریح چگونگی شکل‌گیری هویت دولت در ایران معاصر به آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری خارجی پرداخته می‌شود. ایده‌ی محوری مقاله این است که جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران عمیقاً متأثر از رویکردهای هویتی دولت است، با این وجود به دلیل ضعف یا فقدان نهادهای مدنی، تعاریف هویتی دولت نه در تعامل منطقی با ملت بلکه بیشتر بر اساس نگرش‌های نخبگان سیاسی حاکم شکل می‌گیرد. چنین فرآیندی آثار زیان‌باری بر سیاست‌گذاری خارجی ایران داشته و سبب تضییع منافع ملی کشور گردیده است.

واژگان کلیدی: هویت نوعی، هویت نقشی، سیاست خارجی، نهادهای مدنی، سازنده‌گرایی

* دانشیار مدیریت استراتژیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

** دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)

مقدمه

هر چند تلاش برای توضیح و فهم سیاست خارجی کشورها نخستین بار از سوی واقع‌گرایان صورت گرفت، با این حال ناتوانی نظریه‌های خردگرا به ویژه واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی از پیش بینی و درک تحولات بین‌المللی سال‌های پایانی جنگ سرد، توجه بسیاری از اندیشمندان این حوزه را به عوامل اجتماعی و فرهنگی داخلی کشورها و نیز در سطح بین‌المللی جلب کرد. در این میان موضوع «هویت دولت» و چگونگی شکل‌گیری آن در عرصه‌ی تعاملات اجتماعی (که تا پیش از این مورد غفلت واقع شده بود) بیش از پیش مد نظر قرار گرفت. پژوهشگران حاضر نیز با مد نظر قرار دادن این تحولات نظری در رشته روابط بین‌الملل، به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال کلیدی بوده‌اند که هویت دولت در ایران معاصر چگونه شکل گرفته و تأثیر آن بر رویکردهای سیاست خارجی چه بوده است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شده است که هویت دولت در ایران معاصر در تعامل با هنجارها و ارزش‌های جامعه شکل نگرفته و این امر همواره سبب شخصی شدن رویکردهای سیاست خارجی و ناکارآمدی آن گردیده است.

پرداختن به این موضوع مستلزم بهره‌گرفتن از چارچوبی تئوریک است که به نحوه‌ی بر ساخته شدن هویت دولت‌ها در فرآیند سیاست خارجی توجه کافی مبذول دارد. سازنده‌گرایان بر خلاف خردگرایان - که هویت دولت‌ها را امری پیشینی و دولت‌ها را موضوعاتی ثابت و همیشگی فرض می‌کنند - معتقدند فهم این که چگونه ساختارهای غیرمادی، هویت‌های کنش‌گران را مشروط می‌کنند، اهمیت دارد. از این رو و با عنایت به هستی‌شناسی جایگزین این مکتب، به نظر می‌رسد سازنده‌گرایی از قابلیت‌های لازم برای انجام این پژوهش برخوردار است. بنابراین تمرکز مقاله به لحاظ هستی‌شناسی بر «دولت - ملت» و «ارزش‌ها و هنجارهای شکل‌دهنده به هویت دولت در ایران معاصر» بوده و از نظر معرفت‌شناسی نیز با استناد به معرفت‌شناسی سازنده‌گرایانه، از روش‌های تحلیلی - تفسیری جهت آزمون فرضیه و درک چگونگی شکل‌گیری هویت دولت در ایران معاصر و آثار آن بر سیاست خارجی استفاده شده است. در این راستا ابتدا تاریخچه‌ای مختصر از نحوه‌ی شکل‌گیری دولت مدرن در ایران ارائه می‌شود و پس از آن رویکردهای هویتی دولت‌های ایرانی در عصر پهلوی و جمهوری اسلامی و آثار این رویکردها بر سیاست خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس برای درک هر چه بهتر روند شکل‌گیری هویت دولت در ایران کنونی، نگاهی تاریخی به این قضیه نیز خواهیم داشت. هر چند مقطع اصلی مد نظر این تحقیق، دوران جمهوری اسلامی است، اما با توجه به نظریات سازه‌انگاران - که به چگونگی بر ساخته شدن دولت در طول زمان اهمیت

بسیاری می دهند - زمان آغاز بررسی های ما برای مطالعه ی نحوه ی شکل گیری دولت مدرن در ایران، آغاز حکومت پهلوی ها خواهد بود. چرا که زمان شکل گیری دولت مدرن در ایران به زعم بسیاری از پژوهشگران مسائل ایران، به دوران پهلوی اول (۱۳۰۴) باز می گردد. در این پژوهش جهت جمع آوری اطلاعات از منابع کتابخانه ای، مقالات و در صورت لزوم از مصاحبه و ارتباطات الکترونیکی استفاده می شود.

تمهید نظری

نظریه ی سازنده گرایی طی دو دهه ی اخیر به یکی از مهمترین تئوری های روابط بین الملل تبدیل شده است. بسیاری بر آنند که مهمترین علت این اقبال، تلاش سازنده گرایان در بُعد هستی شناسی روابط بین الملل است تا به آنجا که این مکتب، کانون بحث در حوزه ی روابط بین الملل را از معرفت شناسی به هستی شناسی منتقل کرده است. توجه سازنده گرایان بیشتر به انگاره ها، قواعد، هنجارها و رویه هاست. تأکید آن ها بر نقش تکوینی عوامل فکری است که آن ها را در برابر مادی گرایی حاکم بر جریان اصلی روابط بین الملل قرار می دهد و در عین حال به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آن ها را از پساساختارگرایان متمایز می سازد (Adler, 1997, p: 98).

در نظریه ی سازنده گرایی ضمن تأکید بر ویژگی ساختاری و نهادی مفهوم دولت؛ هویت آن نه به عنوان مساله ای شخصی یا روان شناختی، بلکه امری رابطه ای تلقی می شود که بوسیله ی تعامل بازیگران با یکدیگر، مشارکت در معانی جمعی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید می آید و تغییر می کند. از این رو هویت ها نه ثابتند و نه شبیه به همدیگر، بلکه تمام آن ها مشروط، وابسته به تعامل و جای گرفته در درون یک متن نهادی هستند. طبق دیدگاه سازنده گرایان به خصوص ونت، دولت ها چهره ی اصلی جامعه در محیط بین المللی هستند. بر این اساس آنچه در قالب هویت های ملی در عرصه ی جهانی بر ساخته می شوند، در ساحت دولت ها قابل فهم و مشاهده است. آن ها کارگزارانی هستند که هم از ساختارهای بیناذهنی داخلی و هم از ساختارها و تلقی های عرصه ی بین المللی متأثر می شوند و رابطه ی دوجانبه و تأثیر گذاری متقابل ساختار و کار گزار در این زمینه وجود دارد (Wendt, 1992, p: 126).

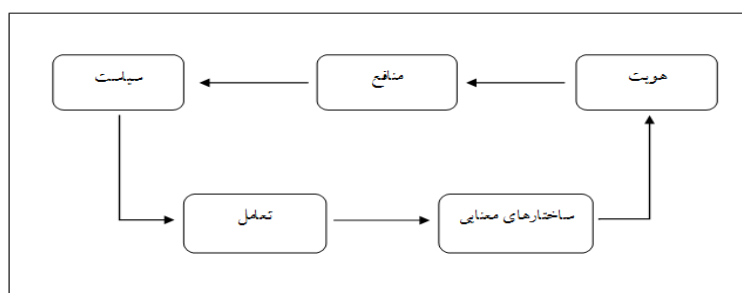
هویت دولت از نظر «ونت» چهار شکل اساسی دارد: هویت حقوقی، نوعی، نقشی و جمعی. از میان این ها صرفاً هویت حقوقی است که پیش از تعامل وجود دارد و پایگاهی برای سایر هویت هاست. هر بازیگر ممکن است چند هویت اجتماعی داشته باشد، اما تنها یک هویت حقوقی دارد که نظم حقوقی - نهادی، ادعای انحصار به کارگیری مشروع زور و حاکمیت

یک جامعه و سرزمین را دربر می‌گیرد. هویت حقوقی دولت‌ها دارای بنیادی مادی و تغییر ناپذیر است. هویت نوعی می‌تواند چندگانه باشد همانند نوع رژیم یا شکل دولت (امپراطوری، دولت - ملت قومی یا مدنی و یا مرحله دولت سازی آن) که بیشتر بر اساس روابط جامعه با دولت تعریف می‌شود (Pouliot, 2004 p: 321).

هویت مرتبط با نقش نه امری ذاتی برای دولت، بلکه صرفاً در رابطه با دیگری مطرح است. این هویت به جایگاه و موضعی بر می‌گردد که یک بازیگر در یک ساختار اجتماعی گرفته است و از هنجارهای رفتاری نسبت به دیگرانی که در مقابل آن هستند، پیروی می‌کند. به عبارت دیگر «هویت نقشی» به رسالت و مأموریتی که یک دولت در قبال ملت خود و سایر ملت‌ها و دولت‌ها برای خود متصور است، اشاره دارد. یک بازیگر نمی‌تواند خودش به تنهایی چنین هویتی داشته باشد. بنابراین هویت جمعی یعنی جایگاه و موقعیت دولت در مقابل سایر بازیگران بویژه بازیگران اصلی نظام بین‌الملل (Wendt, 1994, p: 384-96).

در مجموع این هویت‌ها هستند که بر تعریف هر واحد سیاسی از منافع ملی و استراتژی‌های سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارند و به آن‌ها جهت می‌دهند (کرمی، ۱۳۸۵). هر تغییری در ساختارهای مادی و معنایی و تعامل دولت با محیط خود، ممکن است منجر به تغییراتی در یکی از ابعاد هویتی شده و تعریف جدیدی از منافع و سیاست‌ها ارائه کند (جدول شماره ۱). همچنین ممکن است شدت تغییرات به گونه‌ای باشد که یک واحد سیاسی نتواند به تصویر روشنی نسبت به خود و دیگران برسد و در نتیجه دچار بحران هویت و فقدان تعریف از منافع ملی و رفتارهای سردرگم گردد (Wendt, 1987, p: 335). از بین چهار سطح هویتی فوق هویت حقوقی دارای ابعاد کاملاً پایدار و هویت نقشی، جمعی و نوعی، تغییرپذیر و دگرگون شونده هستند.

جدول شماره ۱. تعامل هویت، هنجارها و منافع ملی



Source: Katzenstein, 1996, p: 28

البته هنگام تطبیق نظریه‌ی سازنده‌گرایی با موضوع این تحقیق باید به دو نکته توجه کرد. نخست اینکه گر چه در نگاه «ونت»، بسیاری از هنجارهای سازنده‌ی هویت دولت و جایگاه جهانی کشورها در جریان کنش بین‌المللی شکل می‌گیرند، ولی در این تحقیق صرفاً عوامل داخلی مؤثر در ساخته شدن هویت ایرانیان تبیین می‌شود و عوامل بین‌المللی و تأثیرات ساختار، خارج از بحث این مقاله قرار می‌گیرند.

نکته‌ی دیگر آنکه جریان شکل‌گیری و ایجاد دولت - ملت مدرن در ایران کاملاً با اروپای غربی متفاوت است و چه‌بسا در بسیاری از برهه‌های تاریخی دولت‌های حاکم بر ایران «چهره‌های واقعی جامعه» نبوده و رویکرد آن‌ها نسبت به هویت ملی و هویت دولت در تضاد با خواست و اراده‌ی جامعه‌ی ایران قرار داشته است. به این ترتیب می‌توانیم بین هویت دولتی و هویت ملی در ایران تفکیک قائل شویم (مردیها، ۱۳۸۴). اساساً از زمان شکل‌گیری دولت - ملت مدرن در ایران (۱۳۰۴) تا کنون ارتباط بین دولت و ملت بیشتر یکسویه و از بالا به پایین بوده است (بشیریه، ۱۳۷۹، صص: ۷۴-۷۵). بدین ترتیب حکومت‌های مختلف بسته به نگرش‌های خود یک یا چند مورد از عناصر هویت‌ساز را برجسته ساخته و در تعریف هویت ایرانی تنها بر هنجارها و عواملی تأکید نموده‌اند که با سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های خاص آن‌ها همخوانی داشته است. از این رو در پژوهش حاضر با تکیه بر اصول نظریه‌ی سازنده‌گرایی و استفاده از سطح تحلیل خرد، به تبیین عوامل داخلی مؤثر بر شکل‌گیری هویت دولت در ایران و آثار آن بر سیاست خارجی کشور خواهیم پرداخت.

الف) ظهور دولت مدرن در ایران

ایران پیش از آغاز روند اصلاحات در اوایل قرن نوزدهم میلادی در دوره‌ها و مقاطعی شاهد جلوه‌های غنی فرهنگی و تمدنی بوده و مایه‌هایی از عقلانیت، مدنیت، نظم و ثبات، علم و نوآوری، قانونمندی، سازماندهی و تساهل و مدارا را نشان داده است. مثلاً در دوره‌های حکومت کوروش و داریوش هخامنشی، انوشیروان ساسانی و اردشیر بابکان، شاه عباس اول صفوی و کریم خان زند، از نظر فکری در اندیشه‌ی ایرانیان جلوه‌هایی از تجدد و مدرنیته وجود داشت (میلانی، ۱۳۷۸، ص: ۴۶). با این وجود این جلوه‌ها به واسطه‌ی ماهیت دولت و ساختارهای موجود و غلظت سنت‌گرایی با مایه‌های خرافی، غیر معقول، جزمی و محافظه‌کارانه، نتوانست به نحو پایدار و نهادینه تداوم یابد. بنابراین در شرایط ضعف و زوال دولت مرکزی در ایران، جنبش‌های اجتماعی هر از چندگاهی در جهت اصلاح و تغییر وضع

موجود رخ می‌نمودند. بالاخره یکی از این جنبش‌ها یعنی جنبش اجتماعی شیعی به تشکیل دولت صفویه (۱۷۲۲- ۱۵۰۱م/۱۱۳۵-۹۰۷ه) ختم شدند. برخی از نویسندگان، دولت ایران در عصر صفویه را با عنوان دولت ملی و یا حتی دولت مدرن توصیف کرده‌اند و معتقدند ماهیت سکولار مذهب تشیع زمینه‌ساز شکل‌گیری دولت مدرن در این مقطع زمانی گردید (هینتس، ۱۳۴۶، ص: ۱۰. سیوری، ۱۳۷۲، ص: ۶۵).

با این حال از دیدگاه محققین حاضر در عصر صفوی، دولت مدرن با تعاریف و ویژگی‌هایی که برای چنین دولتی ذکر می‌شود، در ایران شکل نگرفت. دلیل چنین رویکردی نیز این است که حضور تشیع در عرصه‌ی قدرت سیاسی صفویه هرچند که هویت ملی را خارج از نشانه‌های فرهنگی دین اسلام، یعنی امت محوری، پذیرفت و از طریق مذهب تشیع حکومت می‌کرد، اما هیچ‌گاه الزامات دولت مدرن و یک حکومت دنیایی را برنتابید (افضلی، ۱۳۸۳، صص: ۸۷).

از سوی دیگر دولت صفوی دارای ارتش و نیروی نظامی مستقلی نبود. جامعه‌ی ایران در آن دوران جامعه‌ای سه‌گانه بود و میان ده‌نشینان، شهرنشینان و ایل‌نشینان آن مرزهای مشخصی وجود داشت. در مرکز کشور حکومتی وجود داشت که تسلط خود را بر مناطق شهری اعمال می‌کرد و برای دفاع از خود از برخی ایلات و عشایر کمک می‌گرفت. پیرامون این مرکز؛ ایلات و روستایانی زندگی می‌کردند که خان‌ها و یا حاکمان محلی بر آن‌ها تسلط داشتند و بالاخره مناطق ایلی دوردست گاه سرکشی می‌کردند و با دولت مرکزی به ستیز بر می‌خاستند. بنابراین با وجود اصلاحات گسترده و مهم شاه‌عباس کبیر برای تقویت دولت مرکزی و پیشرفت کشور، برخی نیروهای گریز از مرکز مانع تداوم آن اصلاحات شدند و زمینه‌ی سقوط صفویه را با هجوم افغان‌ها فراهم کردند (موثقی، ۱۳۸۴، ص: ۲۳۲).

در دوران قاجار نیز تقویت دولت، در واکنش به هجوم استعماری غرب در چهره‌ی روسیه تزاری صورت گرفته و از این جهت جنبه‌ی منفعلانه، عکس‌العملی و عملگرایانه داشت، ضمن اینکه برخی نخبگان حاکم نیز به شدت مانع پیشبرد این فرآیند شدند. به لحاظ داخلی، عقب ماندگی‌هایی که در اثر انحطاط چند صد ساله‌ی نظام سیاسی ایران حاصل شده بود، موج نیرومندی را در داخل ایران برای نوسازی کشور، جبران عقب‌ماندگی‌ها و جلوگیری از مداخلات کشورهای خارجی در امور داخلی ایران بوجود آورده بود. نبود یک دولت مرکزی نیرومند که بتواند به کشمش‌های قبیله‌ای پایان دهد، نظام سیاسی کشور را یکپارچه سازد و دستگاه اداری، نظامی و سیاسی آن‌را بر پایه‌ی اصول مدرن سازمان دهد، یکی از دلایل پایه‌ای

این عقب افتادگی بود. از سوی دیگر، نبود حکومت قانون و استبداد و خودکامگی پادشاهان، که به صورت مانعی در برابر پیشبرد سیستماتیک برنامه‌ی اصلاحات عمل می‌کرد، اکثر نیروهای اجتماعی، اعم از سنتی و مدرن را به ستوه آورده، نیروی عظیمی را علیه استبداد، متحد و متشکل ساخته بود.

بر این اساس جنبش مشروطیت همزمان سه هدف مردم‌سالاری، ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند و نوسازی ایران را دنبال می‌کرد. تشکیل مجلس شورای ملی بارزترین دستاورد انقلاب مشروطه و یک گام اساسی بود که با محدود کردن قدرت شاه و دربار و حاکمیت قانون و مردم، منشأ یک سلسله اصلاحات در ایران می‌شد. با این وجود، به دلیل دوگانگی‌های درونی جنبش، کشمکش مداوم بین مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان و مداخله‌ی کشورهای خارجی در جهت دامن زدن به تنش‌ها و رقابت‌های داخلی، جنبش مشروطیت نتوانست پروژه‌ی اصلاحات سیاسی و نوسازی ایران را به سامان برساند و با ایجاد بحران‌ها و تنش‌های اقتصادی و سیاسی، کشور را در آستانه‌ی ازم گسیختگی قرارداد. ادامه‌ی این وضعیت بحرانی دیگر میسر نبود. در چنین شرایطی عده‌ای از نیروهای اصلاح طلب که خواهان نوسازی کشور بودند و از مشکلات و ناکامی‌های جنبش مشروطیت و اخورده شده بودند، با تأکید بر عناصری چون وحدت ملی، استقلال و پیشرفت، پرچم نوسازی آمرانه‌ی ایران را برافراشتند و اولین دولت مدرن را بنا کردند (Tibi, 1990, p: 140). بدین ترتیب به دنبال عدم توفیق جنبش مشروطیت و بحران‌های حاصله‌ی آن، عناصر متشکله پروژه‌ی مشروطیت، یعنی مردم‌سالاری، ایجاد دولت مرکزی نیرومند و نوسازی از یکدیگر تفکیک شدند. عنصر مردم‌سالاری آن کنار گذاشته شد و گفتمان نوسازی آمرانه شکل گرفت (زمانی، ۲۰۰۷، صص: ۱-۲).

ب) هویت دولت و سیاست خارجی

بر اساس نگرش سازنده‌گرایی برای یافتن ریشه‌های هویت مردم یک کشور باید به نگرش‌ها، ایده‌ها و انگاره‌هایی توجه کرد که در محیط آن‌ها وجود دارد و نظام‌هنجارهای آن-ها را بر می‌سازد. مروری بر متون موجود در باب هویت در جامعه‌ی ایران نشان می‌دهد که تقریباً همه‌ی آن‌ها هویت ایرانیان را از دیر باز تاکنون متأثر از سه حوزه‌ی «تاریخ و تمدن ایران»، «اسلام و میراث معنوی» و «تمدن غربی» می‌دانند (سروش، ۱۳۷۰، ص: ۱۲۳؛ داوری اردکانی، ۱۳۷۹، ص: ۵۵؛ شایگان، ۱۳۸۰، ص: ۱۶۶؛ جهانگللو، ۱۳۸۱، ص: ۱۱۳). این منابع که دارای همپوشانی‌های زیادی نیز هستند در ارتباط با یکدیگر بوده و در کلیت خود، هویت ایرانیان و

کارگزاران حکومتی ایران را شکل داده‌اند، منظر آن‌ها از جهان اطراف را ساخته‌اند و پایه‌های قضاوت آن‌ها در باب نظم مستقر، رویه‌ها و قواعد حاکم بر آن را تشکیل داده‌اند.

بر این اساس در پژوهش حاضر نحوه‌ی تعامل دولت‌های ایرانی با ارزش‌های جامعه و عناصر هویت‌ساز آن‌ها مورد تأکید قرار گرفته است. از سوی دیگر از آنجا که هدف، بررسی تأثیر رویکردهای هویتی بر سیاست خارجی ایران است، با ثابت و قطعی فرض نمودن هویت حقوقی ایران (به عنوان یک دولت دارای سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت)، بیشتر به ابعاد نوعی و نقشی هویت آن پرداخته می‌شود. بر این اساس نوع و شکل دولت در ایران و رابطه‌ی آن با مردم و نیز رسالتی که دولت (به معنای هیأت حاکمه) در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی برای خود قائل است، از جمله مسائلی هستند که لازم است به آن‌ها پرداخته شود تا تأثیرات آن‌ها بر شکل‌گیری استراتژی‌های سیاست خارجی مشخص گردد.

۱- پهلوی‌ها، هویت و سیاست خارجی

رضا شاه پس از اینکه در سال ۱۳۰۴ به قدرت رسید، تمام تلاش خود را به کار برد تا یک دولت ملی در مفهوم غربی کلمه بسازد. او برای ایجاد دستگاه اداری متمرکز، گسترش ارتباطات و غلبه بر بحران نفوذ، دست به همگون‌سازی هویت‌های پیرامونی زد تا محیط مساعدی را در برابر اقتدار دولت خود مهیا کند. بنابراین پهلوی‌ها با تعریف هویت نوعی ایران در قالب یک دولت-ملت مدرن، مدعی شدند که ملت ایران قوم واحد و یکدستی است و زبان واحدی دارد و بر این اساس، سعی در منطبق نشان دادن ملیت و زبان داشتند. در راستای این سیاست، انکار موجودیت جوامع عرب زبان جنوب غربی کشور، ممنوعیت چاپ و نشر به زبان ترکی، تبعیضی فراگیر علیه همه‌ی استان‌ها به سود تهران و علیه کلیه‌ی استان‌های غیر فارسی زبان به نفع فارسی زبان‌ها در دستور کار قرار گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۹، ص: ۴۳۳).

همچنین رضا شاه دست به یورش نظامی به زندگی و فرهنگ عشایری زد و با بهره‌گیری از زور عریان سعی در متلاشی کردن ایل‌ها و سکنی دادن آن‌ها در نواحی غربی نمود که در اغلب موارد با تلفات فراوان به انجام رسید. از دیگر اجزای این سیاست، تأکید بر افتخارات شکوه‌آمیز ایران باستان همراه با نوعی اکراه از تسلط فرهنگ اسلامی بود (پورسعید، ۱۳۸۲، ص: ۱۰۶).

همچنین سیاست تجددطلبی که کم و بیش از دوران مشروطه آغاز شده بود، در دوران پهلوی به اوج خود رسید و از جمله اقدامات زیر در این باره صورت گرفت:

* وضع قوانین عرفی (غیر شرعی) و تجدید سازمان دستگاه قضا و عدالت.

* متداول کردن اجباری لباس اروپایی.

* رفع حجاب از زنان.

* مبارزه با نقش روحانیون در جامعه و محدود کردن حیطه‌ی عمل آنان.

* ایجاد سازمان‌های آموزشی به شیوه‌ی کشورهای اروپایی.

* تبدیل تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی. (در دوره‌ی پهلوی دوم)

ایجاد و گسترش مراکز سرگرمی به شیوه‌ی غربی و دهها اقدام دیگر که تمدن اروپایی را جایگزین فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی می‌کرد (مطهری، ۱۳۵۹، ص: ۱۲۸).

در مجموع گفت‌وگوهای مدرنیسم پهلوی با تأکید بر مضامینی چون توسعه و نوسازی به شیوه‌ی اروپایی، ناسیونالیسم ایرانی، مدرنیسم فرهنگی، عقلانیت مدرن، سکولاریسم و جز آن، در پی تأسیس هویت سراسری ملت ایران و تضعیف هویت‌های پراکنده و پاره‌پاره‌ی دوران پیش بود (بشیری، ۱۳۸۳، ص: ۲۱).

از سوی دیگر هویت نوعی هر کشور، تأثیر مستقیمی بر تعریف و رویکرد به هویت نقشی آن نیز خواهد داشت. بدین معنا که نگرش یک دولت به خود، مشخص می‌سازد که آن دولت - ملت باید چه نقش‌هایی را در عرصه‌ی سیاست خارجی بر عهده بگیرد. در این زمینه، نقش‌های مختلفی از سوی دولت‌های مختلف ایفا شده است که «مورگنتا» به سه نقش تغییر وضع موجود (امپریالیستی)، حفظ وضع موجود و پرستیژی اشاره می‌کند (Morgenthau, 1948, p:36). در عین حال می‌توان به نقش‌های فرعی‌تر دیگری نظیر «رهبری منطقه‌ای»، «رهبری قوم‌گرایانه منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای»، «رهبری فرهنگی و مذهبی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای»، «ژاندارم منطقه‌ای»، «هژمون جهانی»، «رهبری مخالف با هژمون جهانی» و ده‌ها نقش فرعی دیگر اشاره کرد (سجادپور، ۱۳۸۱، ص: ۵۹). در این راستا در دوران حکومت پهلوی‌ها بویژه محمدرضا شاه، سیاست خارجی ایران بر مبنای حفظ وضع موجود و همراهی با قدرت‌های غربی طرح‌ریزی شده بود. اتخاذ استراتژی قدرت سوم از سوی رضا شاه و نزدیکی وی به آلمان‌ها و نیز اتخاذ سیاست پیوند با غرب از سوی محمدرضا شاه و نزدیکی وی به آمریکا، به خوبی نشانگر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و نیز هویت نقشی ایران در دوران پهلوی است. تعریف هویت دولت در قالب دولت ملی مدرن و اشتیاق پهلوی‌ها برای توسعه‌ی ایران سبب شد تا آن‌ها بکوشند با جلب نظر قدرت‌های بزرگی همچون آمریکا به تعریف و ایفای نقش ژاندارم منطقه برای خود بپردازند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵، ص: ۷۱). با این وجود، عدم فراگیری هویت ملی واحد و احساس شهروندی، ضعف در نهادینگی و در نتیجه برجسته شدن نقش اشخاص در سیاست‌گذاری خارجی و نیز اعمال نفوذ قدرت‌های بزرگ و وابستگی ایران به آن‌ها، از جمله

مهمترین نقاط ضعف دولت ایران در دوران پهلوی‌ها بوده است، که پیگیری یک سیاست خارجی موفق را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت.

در دوران پهلوی امکان ایجاد احزاب و نهادهای مدنی مستقل از دولت و شاه وجود نداشت و طبیعتاً ارزش‌ها، هنجارها و خواسته‌های جامعه نیز به دولت منتقل نمی‌گردید. بنابراین نمی‌توان شاهد علایق مشترک بین مردم و حکومت و اجماع نظر در جامعه‌ی ایرانی بود. لازمه‌ی تحقق این اهداف، حکومت قانون و فراهم آوردن امکانات قانونی مشارکت مردم در امور سیاسی و اجتماعی بود. در حالی که محمدرضا شاه به هر قانون و مقرراتی که آزادی عملش را محدود می‌ساخت، با تنفر می‌نگریست (علم، ۱۳۷۱، ص: ۵۲۹).

از سوی دیگر هر چند نزدیکی ایران به قدرت‌های بزرگ، بویژه آمریکا، منافع بسیاری همچون پیشرفت‌های داخلی و برخورداری از پرستیژ بین‌المللی را نصیب ایران می‌ساخت، اما فقدان مدیریت نهادینه‌ی این روابط، نقش محدود نهادها و نظارت‌های مدنی در سیاست خارجی و پایگاه ضعیف مردمی پادشاهان ایران، به تدریج این رابطه را به نوعی وابستگی و دست‌نشانده‌گی تغییر داد (Gasiorowski, 1991, p:341). در نتیجه چنین شرایطی در دوران پهلوی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران و تعریف منافع ملی بیشتر تحت تأثیر خلیقات شخص شاه و نیز استراتژی‌ها و دکترین‌های سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ بوده و جنبه‌ی ملی و مردمی آن بسیار رقیق و کم‌رنگ بوده است.

۲- جمهوری اسلامی؛ هویت و سیاست خارجی

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی، اسلام به عنوان چارچوبی برای رفتار در حوزه‌ی سیاست خارجی ایران و هویت آن مطرح شد. در این راستا هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و مذهبی، نقش مهمی در تعیین منافع ملی و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران ایفا می‌کنند. این همان چیزی است که سازه‌انگاران از آن به نقش تعیین‌بخش ساختارهای معنایی (در قالب‌هایی نظیر ایدئولوژی) در فرآیند کنش بازیگران تعبیر می‌کنند. بنابراین با دیدگاهی سازه‌انگارانه وقتی از جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، این صفت «اسلامی» است که تعیین‌کننده‌ی مجموعه‌ی هنجارها و ارزش‌هایی است که هویت جمهوری اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۲، ص: ۴۵).

براین اساس در مقطع پس از انقلاب، به دلیل شرایط انقلابی حاکم بر جامعه‌ی ایرانی و نیز عقاید و باورهای کارگزاران سیاسی، سایر مؤلفه‌های هویت‌ساز ایرانی (حوزه‌ی ایران باستان و

حوزه‌ی غرب) مورد بی توجهی قرار گرفته و تنها اصول اسلامی هستند که در تعریف هویت ملی ایرانیان به چشم می آیند. البته نگرش کارگزاران جمهوری اسلامی در باب نقش ارزش‌های اسلامی و نیز هویت ملی همواره یکسان نبوده است.

در دهه‌ی اول پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ارزش‌های مبتنی بر اسلام شیعی، مهم‌ترین منبع ایجاد همبستگی در جامعه‌ی ایرانی گردید؛ بدین ترتیب ارزش‌های مقبول نزد رژیم پیشین یکسره تحدید یا انکار شدند. در این میان، ملت‌گرایی و ارکان غیر دینی هویت ایرانی نیز به چنین سرنوشتی دچار شد؛ البته عوامل دیگری نیز در بدبینی رهبران انقلابی مؤثر بودند که پاره‌ای از آن‌ها بدین قرارند:

اول - ناکامی ملی‌گرایان ایرانی: تأکید ملی‌گرایان به مبارزه با رژیم پیشین در چارچوب قانون اساسی، سبب شد تا نیروی فعال و قابل توجهی در سال‌های مبارزه به شمار نیایند. از طرفی روابط تفاهم‌آمیز برخی نیروهای ملی‌گرا نظیر شاهپور بختیار با رژیم پهلوی به تشدید بدبینی‌ها یاری رساند. سرانجام ناکارآمدی دولت موقت ملی‌گرا در اداره‌ی دولت انقلابی به رشد اندیشه‌های ضد ملی منجر شد؛

دوم - ترویج تعابیر امت‌گرایانه: این تعابیر با کمترین تأمل از اندیشه‌های اسلام شیعی قابل دریافت است. این تعابیر که به مثابه آرمان‌های انقلاب طرح شد، بر صدور انقلاب، تحقق حکومت جهانی اسلام، دفاع از مستضعفان در مقابل مستکبران و منافع امت اسلامی تأکید داشت؛

سوم - سوء ظن به اندیشه‌وران ملی‌گرا: شخصیت‌هایی همچون آخوندزاده، تقی‌زاده و صادق هدایت از جمله کسانی بودند که در عین ترویج باورها و ارزش‌های غربی، با توسل و تمسک به هویت ایرانی پیش از اسلام، رویکردی جهت نقد و طرد اسلام و سنن دینی در پیش گرفتند. به همین دلیل ارزش‌های انقلابی، آثار چنین شخصیت‌هایی را به دست فراموشی سپرد. روند طرد و نفی تعصبات ملی و ارزش‌های ایرانی تا آن جا پیش رفت که برخی انقلابیون حتی به متون ادب فارسی نیز نگاه بدبینانه داشتند: «فردوسی از رستم خیالی و پادشاهان تعریف کرده؛ در حالی که در کتاب خود یک کلمه هم از انسان و انسانیت و یا خراسانی رنج دیده نامی نبرده است... شاهنامه‌ی فردوسی، شاهنامه‌ی نیرنگ و دروغ و سرگرم‌کننده‌ی مردم بدبخت ما است» (خلخال، ۲۲ دی ۱۳۵۸، ص: ۱۲).

راه‌حل نهایی بسیاری از متفکران که پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز تمجید و تأیید برخی از انقلابیون را همراه خود داشت، ایدئولوژی «انترناسیونالیسم اسلامی» بود. جلال‌الدین فارسی

با طرح «انترناسیونال اسلامی» معتقد است: «هیچ ملت مسلمانی نمی‌تواند از ملت اسلام جدا شود، مگر این که به یک انترناسیونال بیگانه بپیوندد» (رضوی، ۲۳ فروردین ۱۳۷۷).

بنابراین در دهه‌ی اول در یک توافق جمعی، رویکرد دینی، از چنان ژرفایی برخوردار شد که هویت ملی مترادف و همسنگ هویت دینی قلمداد شد و سایر ابعاد هویت، اجزای کم‌بهای آن به شمار آمد (رمضانی، ۱۳۸۳، ص: ۶۴).

در حوزه‌ای دیگر، پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، بحث‌های متعددی در عرصه‌ی اندیشه و نظر، به ویژه در زمینه‌ی جایگاه جمهوری اسلامی در تقسیم‌بندی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی دنیا به وجود آورد. مطالعه‌ی اصول قانون اساسی، ایده‌های روشنفکران و تئوری پردازان و نیز نگرش‌های رهبر انقلاب، محققین سیاست خارجی را با برخی ویژگی‌های خاص جمهوری اسلامی آشنا می‌سازد که تشخیص هویت نوعی و هویت نقشی دولت ایران را بسیار پیچیده می‌نماید.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برگرفته از مبانی و موازین دینی و ملی است. از این رو در این قانون هر دو عنصر «امت» و «ملت» به رسمیت شناخته شده‌اند. به تعبیر دیگر به روشنی می‌توان ادعا نمود که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دو دسته وظیفه بر دوش دولت ایران گذارده است: تلاش برای ایجاد امت اسلامی و تلاش برای تقویت دولت ملی ایران. به هنگام تراحم یا تعارض منافع نیز برتری با مصالح امت اسلامی است (اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). تنها در صورتی که تقدم منافع امت اسلام و چشم‌پوشی از منافع ملی، موجبات تزلزل در ارکان حاکمیت و اساس نظام اسلامی را فراهم آورد، دیگر نمی‌توان منافع امت را بر منافع ملت ترجیح داد.

در سطح روشنفکران، نظریه‌های ملی‌گرایی اسلامی، صدور مطلق انقلاب و نظریه‌ی «ام‌القری» دیدگاه‌های سه‌گانه‌ای هستند که تلاش کرده‌اند مبانی نظری لازم برای تشریح نوع حکومت ایران و برد عملکرد آن در عرصه‌ی سیاست خارجی را فراهم کنند. نظریه‌ی ملی‌گرایی اسلامی بر اهمیت و اولویت کشور، ملت و منافع ملی در سیاست خارجی تأکید می‌کند. نظریه‌پردازان، آن واحد اولیه و اساسی را برای جلب وفاداری مردم در جامعه، دولت ملی ایران می‌دانند و در صدد خدمت به ایران از طریق اسلام هستند (بازرگان، ۱۳۶۲، صص: ۱۱۰).

ملی‌گرایی اسلامی با توجه به تعریف خود از هویت دولت، نقش و منافع جمهوری اسلامی را در پذیرش هنجارهای بین‌المللی و اتخاذ سیاست‌های مسالمت‌جویانه و صلح‌طلبانه مبتنی بر این هنجارها و حقوق بین‌الملل می‌داند.

بر خلاف نظریه‌ی نخست، اندیشه‌ی صدور مطلق انقلاب، ماهیت و هویت جمهوری اسلامی ایران را به عنوان واحدی از جماهیر متحد اسلامی تعریف می‌کند. طرفداران این رویکرد، هویت ملی را در هویت امت اسلام می‌بینند (متقی، کاظمی ۱۳۸۶، ص: ۲۱۴). چنین برداشتی ایجاب می‌کند که این دولت نقش و منافع خود را بر حسب مصالح اسلامی تعریف کرده و در سیاست خارجی در صدد تحقق آن باشد. وظیفه و نقش اصلی چنین دولت اسلامی کمک به آرمان‌های جهان‌گرایی اسلامی است و رفع نیازهای داخلی را چونان وسیله و هدف فرعی قرار می‌دهد (حقیقت، ۱۳۷۶، ص: ۶۹).

سومین نظریه، اندیشه‌ای است که با عنوان «ام‌القری» شناخته شده است. بر اساس این نظریه، جهان اسلام یک امت واحد است و کشوری که بتواند با تشکیل حکومت اسلامی سطح رهبری خود را از مرزهای سرزمینی‌اش فراتر ببرد در موقعیت ام‌القرای جهان اسلام قرار می‌گیرد. از نظر مبتکران این نظریه، ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ در چنین جایگاهی قرار گرفته و آیت‌الله خمینی با تأسیس حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در دو شأن رهبر ایران و رهبر امت اسلام قرار گرفت. به این ترتیب حکومت ایران بایستی علاوه بر منافع ملی به منافع جهان اسلام نیز پردازد و دیگر کشورها نیز موظفند از ایران به عنوان ام‌القرای جهان اسلام حمایت و دفاع کنند. در صورتی که میان منافع ام‌القری و منافع امت تعارضی پیش آید منافع امت همواره مقدم است مگر در حالتی که مسئله بر سر حفظ نظام اسلامی در ام‌القری باشد. بنابراین در ارتباط دیالکتیک بین ام‌القری و جهان اسلام، همه‌ی امت باید از ام‌القری دفاع کنند (لاریجانی، ۱۳۷۵، صص: ۴۵-۴۹).

در سطح رهبری نیز، در دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی در رابطه با نوع و ساختار دولت ایران، همین دوگانگی به چشم می‌خورد. ایشان در برخی مصاحبه‌ها و پیام‌های خود، چنان به مرزهای ملی تأکید می‌کنند که تا حدودی به نظریه‌ی ملی‌گرایی اسلامی نزدیک است و به نظر می‌رسد دولت ایران را کاملاً در قالب دولت ملی مدرن تعریف می‌کنند.

«ما باید برای پیشبرد اهداف و منافع ملت محروم ایران برنامه‌ریزی کنیم. ما به هیچ کشوری طمع نداریم و حقی نداریم که در هیچ کشوری دخالت بکنیم، مگر آن که دفاع باشد. ایران برای جمعیت خودش همه چیز دارد و این طور نیست که یک کشور سرکش باشد که بخواهد همه چیز را در تحت سلطه‌ی خود بیاورد. ایران... جز دفاع، جنگ ابتدایی با هیچ کس نخواهد کرد» (خمینی، ۱۳۶۹، ج ۱۶، ص: ۲۹۳).

از سوی دیگر آیت‌الله خمینی در کنار دیدگاه‌های فوق، اظهاراتی دارد که آشکارا بر نظریه‌ی «انقلاب دائم» و صدور انقلاب نزدیک است:

«جنگ ما، جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد و ما باید در جنگ اعتقادی مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان راه بیندازیم» (خمینی، همان، صص: ۸۵-۸۷).

به هر حال اندیشه‌های آیت‌الله خمینی درباره‌ی دولت ملی یا فراملی در ایران، مظاهر متفاوتی دارد (فیرحی، زمستان ۱۳۸۰). به نظر می‌رسد وی ضمن اعتقاد و امید به ایجاد حکومت جهانی اسلام در آینده، با توجه به درک و شناختی که از ویژگی‌ها و شرایط نظام بین‌الملل و نیز جامعه‌ی ایران داشتند، وضعیت موجود را برای تحقق چنین هدفی مناسب نمی‌دیدند و بنابراین به الزامات دولت مدرن در ایران تن دادند. بر این اساس آیت‌الله خمینی به عنوان داور نهایی مسائل ایران، نقش متوازن‌کننده را در جمهوری اسلامی ایفا می‌نمود و بسته به شرایط وزن خود را به سمت طرفداران جهان‌گرایی اسلامی و یا دولت ملی تغییر می‌داد (رمضانی، همان، ص: ۶۹) و این همان چیزی است که در سازنده‌گرایی از آن به عنوان تغییر هویت نوعی یاد می‌شود. پس از پایان جنگ ایران و عراق و درگذشت روح‌الله خمینی نیز سیاست‌ها و راهبردهای ایران عمدتاً بر اساس نظریه‌ی واقع‌گرایانه‌ی ام‌القری شکل گرفت که عملاً جایگزین نظریه‌ی آرمان‌گرایی «صدور انقلاب» شده بود. بازسازی اقتصادی و نظامی در دستور کار دولت مردان جدید ایران قرار گرفت و نگاه به درون به جای توجه بیشتر و جدی‌تر به بیرون، به سیاست جدید رهبران ایران تبدیل گردید (ازغندی، ۱۳۸۱، ص: ۳۴).

بر این اساس اعتقاد همزمان به دولت ملی و امت اسلامی هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی و هم در نظریات روشنفکران و رهبر انقلاب به چشم می‌خورد. این دوگانگی سبب گردیده است تا تعریف از هویت نوعی جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون بارها دچار تغییر و دگردیسی شود. سمت و سوی این تغییرات نیز به استثنای دولت احمدی‌نژاد، از امت‌گرایی آرمان‌گرایانه به سمت دولت-ملت‌گرایی مصلحت‌جویانه بوده است.

در رابطه با هویت نقشی جمهوری اسلامی ایران نیز باید گفت که از ابتدای پیروزی انقلاب تا روی کار آمدن هاشمی رفسنجانی، جمهوری اسلامی ایران با توجه به تعریفی که از هویت نوعی خود به عنوان اتحاد جماهیر اسلامی می‌نمود، نقش تغییر وضع موجود و یا رهبری مخالف با هژمون جهانی را برای خود برگزیده بود. در قالب این نقش، سیاست‌ها و استراتژی‌هایی همچون ستیز با غرب و آمریکا، حمایت از مستضعفین جهان، گسترش اسلام و صدور انقلاب در مرکز توجه تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی قرار داشت. با گذشت حدود یک دهه از ایفای این نقش و تأمین نشدن منافع مد نظر مقامات ایرانی، برای آن‌ها مشخص

گردید کشوری می‌تواند نقش تغییر وضع موجود را در پیش بگیرد و منافعش را در سطح فرا ملی دنبال کند که در عرصه‌ی بین‌المللی، به سطح بالایی از رشد و توسعه‌ی اقتصادی رسیده باشد تا بتواند با نظم غالب بین‌المللی رویارویی کند، یعنی در آن واحد نمی‌توان هم کشوری توسعه نیافته را به کشور توسعه یافته تبدیل کرد و هم نظم غالب بین‌المللی را بر هم زد (سریع‌القلم، ۱۳۸۱، ص: ۴۹). بنابراین با آغاز عصر سازندگی و گرایش به نوسازی در کشور، شرایطی پدید آمد که نیاز به تعریف مجددی از هویت ایرانی را تجویز می‌کرد. در این تعریف هویت ایرانی آمیزه‌ای از ملیت ایرانی و اعتقادات مذهبی است (رمضانی، همان، ص: ۶۵). در اواخر دهه‌ی دوم با روی کار آمدن سید محمد خاتمی، رویکرد به هویت‌شناسی ملی دچار دگردیسی شد. در گفتمان خاتمی، هویت ملی و تاریخی ایران بار دیگر در قالب جدیدی که بتواند هم‌نشین سنت‌های دینی شود، مطرح شد. در این گفتمان، ملی‌گرایی ایرانی به گونه‌ای است که نه تنها با هویت دینی و ارزش‌های اسلامی سازگار است، بلکه چنان در هم آمیخته‌اند که شناسایی و تمییز آن‌ها از یکدیگر ممکن نیست (زهیری، ۱۳۸۰، صص: ۱۱۸-۱۲۰).

بنابراین دولت‌های هاشمی رفسنجانی و بویژه خاتمی متأثر از شرایط داخلی و بین‌المللی، نقش‌های جدیدی را برای جمهوری اسلامی قائل شدند که لازمه‌ی آن برقراری تعامل مثبت با جهان خارج و تنش‌زدایی بود. در این راستا نقشی که به طور تلویحی از سوی مقامات جمهوری اسلامی مطرح شده و نیز در سند چشم‌انداز بیست‌ساله^۱ مورد تأکید قرار گرفته نقش «قدرت منطقه‌ای» و یا «رهبری فرهنگی، مذهبی منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای» است.

البته با روی کار آمدن احمدی‌نژاد تعریف از هویت نوعی و هویت نقشی جمهوری اسلامی در مسیر متفاوتی نسبت به دولت‌های پس از جنگ قرار گرفت که می‌توان از آن به عنوان بازگشت به گذشته یاد نمود. در این دوره، بار دیگر مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی جایگزین مرزهای جغرافیایی گردید و عنصر هویت‌سازی که «خود» و «دیگری» را تعریف می‌کند دین مبین اسلام است. بر خلاف روایت ملی‌گرایی از هویت ملی که حول محور ملیت و ایرانیّت شکل می‌گیرد، نقطه‌ی کانونی و مرکز ثقل روایت اصول‌گرایی از هویت ملی ایران «اسلامیت» است. بنابراین گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور، تکوین‌دهنده و قوام‌بخش هویت «دولت یا حکومت عدل اسلامی» برای جمهوری اسلامی ایران است (عیوضی، تابستان ۱۳۸۷، صص: ۲۱۰).

۱. سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی «تصویری از وضعیت فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و علمی ایران بر اساس مبانی و آرمان‌های انقلاب اسلامی در سال ۱۴۰۴ را ترسیم می‌کند. این سند به عنوان یک سند فرادستی و کلان در آذرماه ۱۳۸۲ توسط آیت‌الله خامنه‌ای (رهبر ایران) به قوای سه‌گانه ابلاغ شد.

بر این اساس، هویت نوعی جمهوری اسلامی در غالب ایدئولوژی و جهان‌بینی اسلامی قرار گرفته و کارکردهای فراملی آن مجدداً مورد تأکید قرار گرفت. چنین هویتی نقش‌های گوناگونی را نیز در عرصه‌ی سیاست خارجی تعریف و تعیین می‌کند که گفتمان اصول‌گرایی احمدی‌نژاد نقش «عامل ضد استکبار و سلطه» را در سیاست خارجی اولویت و ارجحیت می‌بخشد. منافع و اهداف ملی نیز بر حسب ارزش‌ها، آرمان‌ها و اصول اسلامی تعریف می‌گردد؛ بطوریکه بهترین و مهمترین ارزش‌ها برای جمهوری اسلامی ایران همان ارزش‌ها و آرمان‌هایی است که دین اسلام مقرر می‌کند (عیوضی، همان، صص: ۲۱۱-۲۱۳).

بر این اساس در جمهوری اسلامی ایران حداکثر هر هشت سال یک‌بار (با پایان دوره‌ی ریاست جمهوری یکی و آغاز ریاست جمهوری فردی دیگر) تغییراتی کلی در ابعاد و تعاریف هویت نوعی و هویت نقشی ایجاد شده و در نتیجه تعریف جدیدی از منافع ملی و رویکردهای سیاست خارجی ارائه می‌گردد. تغییر در تعریف و نگرش به هویت ملی هر چند از دیدگاه سازنده‌گرایان امری طبیعی به نظر می‌رسد، اما این مسأله در صورتی منطقی است که تغییر تعاریف ناشی از تعامل و رابطه‌ی عمیق دولت با ملت و نیز با کشورهای دیگر در عرصه‌ی بین‌المللی باشد. در حالی که در جمهوری اسلامی ایران به دلیل ضعف جامعه‌ی مدنی و نیز فقدان ارتباط صحیح دولت و ملت، رویکرد دولت‌ها در همه‌ی مقاطع بازتاب و بیانگر نظریات و تمایلات جامعه نبوده و تعریف آن‌ها از هویت نیز همواره هماهنگ با نظرات واقعی جامعه‌ی ایرانی نبوده است.

مشکل اینجاست که در دوران جمهوری اسلامی نیز علی‌رغم وجود نهادهای متعدد مردم‌سالارانه، این نهادها از کارآمدی لازم برخوردار نیستند. فقدان رسانه‌های خصوصی و آزاد، دولتی بودن احزاب و مشکل آن‌ها در جلب پایگاه‌های قدرتمند مردمی، سبب گردیده بود تا به تعبیر «تونیس» جامعه‌ی ایرانی^۱ خصوصیت «گماین شافتی»^۲ (اجتماع‌گونه) خود را حفظ نموده، از برقراری تعامل صحیح با دولت باز بماند (Tonnies, 1925, pp: 179).

در دوران خاتمی تلاش شد تا نقش جامعه‌ی مدنی در عرصه‌ی داخلی و خارجی تقویت شود که تغییرات ملموسی را نیز در حوزه‌ی سیاست خارجی ایران در پی داشت. کاهش تشنجات در عرصه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی، افزایش اعتبار جمهوری اسلامی و برانگیختن احترام جهانی نسبت به فرهنگ و تمدن ایرانی، رفع سوء تفاهمات با کشورهای اروپایی و حذف

1. Ferdinand Tonnies

۲. گماین شافت؛ اجتماعی است که در آن همبستگی بین افراد؛ عمیق، احساسی، طبیعی و ارگانیک است. در مقابل در «گزل شافت» نظم قانونی، تقسیم کار، مالکیت و تضاد در اعضای گروه حکمفرماست.

تحریم‌های ۱۹۹۷ اتحادیه‌ی اروپا علیه ایران، از جمله منافی هستند که رویکرد محمد خاتمی در سیاست خارجی برای جمهوری اسلامی به ارمغان آورد (فلاحی، بهار ۱۳۸۲، ص: ۲۸). با این وجود تشکل‌ها و نهادهای مدنی داخلی هنوز از توانایی لازم و بستر مناسب برای ایفای نقش مؤثر در سیاست خارجی برخوردار نیستند. در محاق قرار گرفتن نهادهای مدنی پس از روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، خود گواهی بر ضعف این نهادها و نقش و قدرت اندک آن‌ها در برابر دولت است (ابراهیم‌آبادی، بهار ۱۳۸۴، صص: ۸۱-۸۳).

بنابراین به دلیل نقش محدود نهادهای مدنی در تعیین و جهت‌دهی به رویکردهای سیاست خارجی، در مقطع پس از انقلاب نیز این خصوصیات و نگرش‌های رئیس قوه‌ی مجریه است که عملاً منافع ملی و استراتژی‌های سیاست خارجی را تعریف می‌کند. این مسأله سبب شده است جمهوری اسلامی نتواند به تصویر روشن و با ثباتی نسبت به خود و دیگران برسد و در نتیجه دچار بحران هویت و رفتارهای سردرگم در عرصه‌ی سیاست خارجی گردد. نتیجه‌ی این امر نیز تاکنون چیزی جز تغییرات مداوم سیاست‌ها و ارائه‌ی رویکردهایی متناقض در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی نبوده است. وضعیتی که وجهه و اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی را خدشه‌دار نموده و تعقیب منافع ملی را نیز دشوار می‌سازد.

از منظر سازهانگاران، رفع تهدیدات خارجی صرفاً یک امر داخلی و یا مبتنی بر انباشت قدرت دولت و کاربرد زور نیست (هر چند این عوامل نیز مهم و تعیین‌کننده هستند)، بلکه امری ارتباطی است که در رابطه با دیگران (گروه‌های قومی-مذهبی داخلی و نیز کشورها در عرصه‌ی بین‌المللی) به معنای کامل تحقق می‌یابد. دیپلماسی و روابط خارجی موفق و تن در دادن به قواعد و هنجارهای حقوق بین‌الملل نیز از جمله عوامل مهمی هستند که با ارائه تصویری مثبت، قدرتمند و صلح‌طلب از یک دولت، هزینه‌ی هرگونه تهدید و تعرض به آن کشور را افزایش می‌دهند (Migdal, 2001, p: 7). این در حالی است که از یکسو هویت و حاکمیت ملی در جمهوری اسلامی در قالب مرزهای ایران تعریف نشده است بلکه واحد اصلی ارزیابی، جهان و امت اسلامی است. از سوی دیگر جمهوری اسلامی (به جز در مقاطعی خاص)، همواره با کاهش روابط و تعاملات خود با جهان غرب، رویه‌ی بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به سازمان‌های بین‌المللی به ویژه شورای امنیت را دنبال نموده است (کریمی، زمستان ۱۳۸۵، ص: ۱۳۷). چنین رویه‌ای تأمین منافع ملی کشور را در عرصه‌ی بین‌المللی با مشکل روبه‌رو ساخته است.

با نگاهی به کارنامه‌ی سیاست خارجی جمهوری اسلامی درمی‌یابیم که جهت‌گیری‌های ایران در قبال همسایگان و سایر کشورها در عرصه‌ی بین‌المللی ریشه در تعاریف فراملی و

اسلامی از هویت و حاکمیت ملی داشته است. بر این اساس خصوصاً در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب، ایران به صورت مرکز رفت و آمد نمایندگان همه نهضت‌های آزادی‌بخش، گروه‌های سیاسی معارض حکومت‌ها و همچنین پشتیبان جریان‌های مخالف قدرت‌های بزرگ درآمد. همچنین در نگرش رجال سیاسی ایران پس از انقلاب، موضوع فلسطین نه موضوعی میان اعراب و اسرائیل بلکه مسأله‌ای کلیدی میان مسلمانان و اسرائیل شمرده شده است که ایران نیز در قبال آن مسئول می‌باشد.

چنین تعاریفی از هویت دولت جمهوری اسلامی، خواه‌ناخواه بر ذهن کارگزاران آن اثر گذاشته و سبب شده است که دولت از سویی بخواهد به گونه‌ای عادی و طبیعی با جهان ارتباط و تعامل داشته باشد و از سوی دیگر، همزمان، در برابر مراکز قدرت و صاحبان زور و امکانات بایستد و فراسوی مرزهای خود در پی عدالت‌گستری باشد (سریع القلم، همان، صص: ۶-۷).

نگاهی به عملکرد و جهت‌گیری‌های تصمیم‌گیران سیاست خارجی ایران در طول سی سال پس از انقلاب نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت ایدئولوژیک خود، به جز در مقاطعی خاص در صدد پایان بخشیدن به این شرایط از طریق گسترش روابط، گفتگو و چانه‌زنی با منابع تهدیدزا نیز نبوده و حتی تعارض با غرب و بویژه دشمنی با آمریکا و اسرائیل را به عنوان بخشی از منافع ملی کشور تعریف نموده است (سریع القلم، ۱۳۷۹، ص: ۴۹).

عدم ارتباط با دشمنان و عدم درک درست از نیات آن‌ها از منظر سازه‌انگاران به خودی خود تهدیدی برای امنیت ملی محسوب می‌شود، اما هنگامی که این ادراکات منجر به طرح‌ریزی سیاست خارجی و تدوین منافع ملی و روش‌های تعقیب آن شود، تهدید ابعاد تازه‌ای خواهد یافت. از سوی دیگر اتخاذ چنین سیاست‌هایی، خود به خود موجب ایجاد و گسترش بدبینی در طرف مقابل و اشتباه در تصمیمات آن‌ها نیز خواهد شد، که نتیجه‌ی آن نیز چیزی جز تحریم و سیاست‌های خصمانه علیه جمهوری اسلامی نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

استبداد، خودکامگی و بی‌قانونی سبب شده است تا دولت مدرن در ایران با وجود تشابه ظاهری با دولت‌های مدرن غربی، از کارایی و حسن عملکرد لازم برخوردار نبوده و با نواقص فراوانی پا بگیرد. در نتیجه فرآیند شکل‌گیری هویت دولت نیز روندی ناقص و معیوب داشته است. از آنجا که ورود ایران به نظام دولت‌های مدرن با تأخیر انجام گرفت و فرآیند دولت‌سازی و ملت‌سازی حاصل توسعه و پیشرفت‌های درونی در ساخت اجتماعی و فرهنگی و

منطبق با نیازهای داخلی نبود، نتوانست به پشت سر نهادن هویت‌های اجتماعی متعارض و سازماندهی شکاف‌های اجتماعی بنیادی در جامعه‌ی ایران در قالبی نهادینه و تعاملی بینجامد (دلیر پور، ۱۳۸۴، ص: ۴۲). در نتیجه دولتی که بر پایه‌ی نیازهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخلی شکل نگرفته است در تعریف هویت خود دچار نوعی سردرگمی و چندگانگی است. از سوی دیگر به دلیل رابطه‌ی عمودی و آمرانه بین دولت و ملت، هویت دولت همواره بدون تعامل با ملت شکل گرفته است. در درون جامعه نیز به دلیل هنجارها و فرهنگ سیاسی آمریت-تابعیت (که موجب ارادت سالاری گردیده است) مردم خود را اتباع حاکم تلقی می‌کنند و برای خود حقی در اظهار نظر نسبت به سیاست‌های داخلی و خارجی قائل نیستند. نهادهای واسطی که وظیفه‌ی انتقال ارزش‌های جامعه به دولت را بر عهده دارند نیز بسیار ضعیف بوده و همواره توسط دولت کنترل و سرکوب شده‌اند. نتیجه‌ی این امر برجسته شدن نقش نخبگان سیاسی در تعریف هویت دولت و به تبع آن تعیین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران بوده است.

در حالی که هویت ایرانی ترکیبی از سه عنصر تمدن ایرانی، اسلامی و غربی است، نخبگان سیاسی با نگرشی محدود و تنگ‌نظرانه همواره بر عناصری از این هویت تأکید نموده‌اند که با دیدگاه‌ها و رویکردهایشان در تطابق و هماهنگی بیشتری بوده است. این مسأله ضمن ایجاد بی‌ثباتی و تغییرات مکرر در سیاست خارجی ایران، موفقیت و پشتوانه‌ی مردمی آن را نیز با چالش روبه‌رو کرده است و در پاره‌ای موارد سبب تهدید امنیت ملی و تضییع منافع ملی گردیده است.

منابع

- ابراهیم آبادی، غلامرضا، (۱۳۸۴)، «جایگاه جامعه‌ی مدنی در سیاست‌گذاری خارجی: بررسی موردی ایران»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال نوزدهم شماره ۱.
- ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۱)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، قومس.
- افضل‌لی، رسول، (۱۳۸۳)، «رویکردی فرهنگی به نظم سیاسی پیشامدرن و زمینه‌های تاریخی دولت مدرن در ایران»، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران).
- بازرگان، مهدی، (۱۳۶۲)، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، وزارت امور خارجه.
- بشیریه، حسین، (۱۳۷۹)، «ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره‌ی پهلوی»، مجله نقد و نظر، شماره ۷-۸.
- بشیریه، حسین، (۱۳۸۳)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، مجله ناقد، شماره ۲.
- پورسعید، فرزاد، (۱۳۸۲)، «برابری مدنی و تکوین پویا ملت‌سازی در ایران»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره اول.
- جهاننگلو، رامین، (۱۳۸۱)، موج چهارم، تهران، نی.
- حقیقت، سید صادق، (۱۳۷۶)، مسئولیت‌های فراملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- خمینی، روح‌الله، (۱۳۶۹)، صحیفه‌ی نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- خلخالی، صادق، (۲۲ دی ۱۳۵۸)، روزنامه اطلاعات.
- داوری‌اردکانی، رضا، (۱۳۷۹)، در باره‌ی غرب، تهران، هرمس.
- رضائی، روح‌الله، (۱۳۸۳)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه‌ی علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران، نی.
- رضوی، مسعود، (۲۳ فروردین ۱۳۷۷)، «انترناسیونالیسم اسلامی»، روزنامه‌ی جامعه.
- زمانی، هادی، (۲۰۰۷)، «موانع تکوین دولت مدرن و توسعه‌ی اقتصادی در ایران»، www.hadizamani Com
- زهیری، علی رضا، (۱۳۸۰)، «انقلاب اسلامی و هویت ملی»، مجله‌ی علوم سیاسی، شماره ۱۶.
- علم، اسدالله، (۱۳۷۱)، گفتگوهای من با شاه، خاطرات محرمانه اسدالله علم، ترجمه‌ی گروه مترجمان انتشارات طرح نو، جلد دوم، تهران، طرح نو.
- عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۷)، «تحلیلی بر سیاست خارجی آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد»، راهبرد یاس، شماره ۱۴.
- فلاحی، علی، (۱۳۸۲)، «سودمندی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اتحادیه اروپا»، فصلنامه‌ی راهبرد، شماره ۲۷.
- فیرحی، داود، (۱۳۸۰)، «نظام سیاسی و دولت در اسلام»، مجله‌ی علوم سیاسی، شماره ۱۶.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون، (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، حسن افشار، تهران، مرکز.
- کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»، فصلنامه‌ی راهبرد، شماره ۳۱.
- کریمی، غلامرضا، (۱۳۸۵)، «جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های بین‌المللی»، مجله‌ی علوم سیاسی، شماره ۳۶، زمستان.
- لاریجانی، محمدجواد، (۱۳۷۵)، «حکومت اسلامی و مرزهای سیاسی»، مجله‌ی حکومت اسلامی، شماره ۲.
- سجادی‌پور، محمد کاظم، (۱۳۸۱)، سیاست خارجی ایران؛ چند گفتار در عرصه‌ی نظری و عملی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۱)، «پارادوکس‌های کشور ما»، فصلنامه‌ی راهبرد، شماره‌ی ۲۳.
- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- سروش، عبدالکریم، (۱۳۷۰)، سه فرهنگ. در: رازدانی، روشنفکری و دینداری، تهران، صراط.
- سیوری، راجر، (۱۳۷۴)، ایران عصر صفوی، ترجمه‌ی کامبیز عزیزی، چاپ چهارم، تهران، مرکز.
- شایگان، داریوش، (۱۳۷۰)، افسون زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه‌ی فاطمه ولیانی، تهران، فرزانه روز.
- متقی، ابراهیم، کاظمی، حجت، (۱۳۸۶)، «سازنده‌گرایی، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه‌ی سیاست، شماره ۴، دوره ۳۷.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۲)، «نقش ارزش‌ها و هنجارها در شکل‌دادن به سیاست خارجی: رهیافت سازه‌انگارانه»، بولتن مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، سال سوم، شماره ۳.
- مردیها، مرتضی، (۱۳۸۴)، «هویت دولتی و هویت ملی»، سایت باشگاه اندیشه: <http://www.bashgah.net/themes/bashgah/>
- موقتی، سیداحمد، (۱۳۸۴)، «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، مجله دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران).
- میلانی، عباس، (۱۳۷۸)، تجدد و تجدد ستیزی در ایران، تهران، نشر آتیه.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۷۵)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، البرز.

- هینتس، والتر، (۱۳۴۶)، تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران، خوارزمی.

- Adler, Emanuel, (1997), *Constructivism and International Relations*, Handbook of International Relations.

- Gasiorowski, Mark, (1991), *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran*, New York: Cornell University press.

- Katzenstein, Peter J. (1996) "Norms, Identity, and Culture in National Security," in Peter J. Katzenstein, *the Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.

- Migdal, Joel S. (2001), *State in Society*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Morgenthau, Hans. (1948), *Politics Among Nations*, New York: McGraw.

- Pouliot, Vincent. (2004), "The Essence of Constructivism", *Journal of International Relations and Development*, Volume 7, Number 3.

- Tibi, Bassam. (1990), "The Simultaneity of Unsimultaneous, Old Tribes and Imposed Nation – State in The Modern Middle East", in S. Khoury and Kostiner (Eds), *the Conflict of the Tribe and State in Iran and Afghanistan*, London: Croom Helm.

- Tonnies, Ferdinand. (1925), *Gemeinschaft und Gesellschaft*, Michigan: The Michigan State University Press.

- Wendt, Alexander. (1992), "Anarchy is Whate States Make of it: The Social Construction of Power Politics", *International Organizations*, Vol. 46, No. 2.

- Wendt, Alexander . (1994), "Collective Identity Formation and the International State," *American Political Science Review*, 88, No. 2.

- Wendt, Alexander . (1987), "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory", *International Organization*, 41, No. 3.